

شکفتگی فلسفه در اسلام*

از ابن سینا تا ابن رشد

بنام : آقای پروفیسور هانری کوربن

ترجمه : آقای دکتر عیسی سبهدی

استاد دانشکده ادبیات

طی مقاله اول ، تحت عنوان « ابن سینا و مشرب فلسفی او » سرنوشت فلسفه ابن سینا در مغرب زمین و متوقف ماندن آن در آن سامان به مرحله تشریح و توصیف در آمد . اینک مقاله دوم را که بفلسفه ابن رشد و سرنوشت آن در مقام مقایسه با حکمت ابن سینا تخصیص داده شده بنظر خوانندگان گرامی مجله میرسانیم .

II

ابن رشد و مقام فلسفی او

۱ دنون از مشرق «ممالک اسلامی» بمنتهی الیه مغرب آن سفر میکنیم و ملاحظه خواهیم کرد ده اقلیم معنوی در آن سامان دگر گونه است . در حالیکه در مشرق فلسفه افلاطونی آمیخته با حکمت آسمانی زردشت در شرف تکوین و ظهور است و پیشاپیش ، طرح فلسفه (ژمیست پله تون ۲) متفکر روم شرقی را پی ریزی میکند در اینجا یعنی در اسپانیای اسلامی بافیلسوفی مواجه میشویم که باصراحت و اشعار تام مبلغ حکمت ارسطاطالیس و ریزه خوار سفره نعمت اوست . شهرت فلاسفه بزرگ

* قسمت اول این مقاله در شماره اول سال ششم (مهرماه ۱۳۳۷) مجله دانشکده ادبیات بچاپ رسیده است .

۱- Professeur Henry Corbin

۲- Gémiste Pléthon

اندلس، یعنی ابن مسره، ابن باجه و ابن طفیل در برابر آوازه معرفیت و اعتبار ابن رشد (۱۱۹۸-۱۱۲۶ میلادی) از بلاد قرطبه بیرنگ و بیرونق جلوه می‌نمید.

مورخین دین و فلسفه هر کدام بنوبه خود سعی دارند در جنجال عظیمی که در قبال روابط دین و فلسفه ایجاد گردیده ابن رشد را بطرف خود بکشانند. فی‌المثل ارنست رنان (۱) فیلسوف و مورخ فرانسوی قرن نوزدهم میلادی، او را از پیشوایان اهل حریت و آزادمنشان قلمداد کرده و حال اینکه محققین معاصر بیشتر او را عالم کلام محض و مداح و مبلغ کورکورانه قرآن کریم تلقی می‌کنند. ولی نباید هرگز از مد نظر دور داشت که مسائل و مشکلات مبتلا به در دین مسیح و علمای اهل مدرسه در قرن وسطی وجه شباهتی با مسائل و مشغله فکری اهل اسلام ندارد. خاصه نباید فراموش کرد که در قلمرو اسلام چیزی معادل با قدرت قاهره مذهبی « کلیسا » در قلمرو مسیحیت وجود ندارد. فی الحقیقه میتوان ادراک و وضع و تحدید موقعیت و مقام ابن رشد را مبتنی و متکی بر تشخیص کامل و صریح بین دو وجه متمایز و دو روح اساسی مذهب، یعنی علم بظاهر کلام الله و علم بباطن آن دانست. یقین است که اهل علم از لحاظ مصلحت دین و مصلحت جامعه جایز ندانسته‌اند که هیچگاه معانی باطنی قرآن را بجهال و عوام الناس عرضه دارند و افشا کنند؛ در عین آنکه هر دوی آن علوم یعنی ظاهر و باطن را دو وجه يك حقیقت واحد می‌شناسند و تنها در شیوه تفسیر و تعبیر است که اختلاف و با اختلافاتی فائند، بنابراین ابناء الناس کلاً از راه و رسم تفکر باطنی و تحلیل حقایق دین بشیوه «تأویل» دورنگاه داشته می‌شده‌اند. و اما برای اینکه بتوانیم رسم تأویل را آنچه‌آنکه توسط ابن رشد انجام گردیده بشناسیم، باید راه و رسم آنرا نزد ابن سینا و سهروردی و بطور کلی در جامعه تصوف و تشیع خاصه در نزد اسماعیلیان برابر نظر قرار دهیم. بدین ترتیب در مقام مقایسه خواهیم توانست نتایج آنرا در سیره فکری حکیم قرطبه‌ای باز شناخته مثلاً تشخیص بدهیم چگونه دومین دسته از عقول آسمانی یعنی فرشتگان در نظام عالم (یعنی همان ارواح ملکوتی) که در نقشه ابن سینا عالم تصاویر و تخیل

فعال را تشکیل میدهند) در فلسفه ابن‌الرشد بالمره حذف گردیده است. با حذف این مرتبه و سلسله مراتب «کروبیان واسطه» دیگر جایی و مقامی برای مفهوم ولادت ثانوی روح، که در محاق ظلمت و تاریکنای شب‌ببی انتهای مجازیات گرفتار شده، تصور نمیتوان کرد، و بدین نهج شیوة تأویل بیک نوع تکنیک خشک و بی‌حاصل منتهی و محدود میگردد. اکنون قبل از آنکه جنبه «راسیونل» و موضوعی فلسفه ابن‌الرشد را آنچنانکه تأثیر و انعکاس عمیقی در حکمت الهی و فلسفه کلامی علمای مسیحی اهل مدرسه طی قرون وسطی داشته مورد توجه قرار دهیم بهتر آنست که مشی فکری و ابداعی او را با تفکر ابن‌سینا مقابل قرار داده حدود آنرا بسنجیم. همانطور که قبلاً اشاره شد ابن‌الرشد برای احیاء حکمت ارسطو و استقرار مجدد آن ضد طرح سه‌جانبی ابن‌سینا قیام کرده و از این‌که حکیم ایرانی روح فعال ملکوتی را بین عقل منفصل و مدار آسمانی گردش فرشتگان واسطه قرار داده، بروی تاخته و بنحو اساسی و استوار مفهوم و اندیشه «تراوش»^۱ اولیه از منبع ازلی را که در مشرب ابن‌سینا لطف و اصالت خاصی دارد بالمره محکوم و مطرود می‌شمارد. بدین نهج فیلسوف اسپانیائی نه بخلاق و نه بگردش متوالی ارواح و عقول ملکوتی قائل است و نه حاضر است اصل اساسی مشرب نوافلاطونی را که میفرماید: «از چشمه‌ازلی وحدت جز وحدت نمی‌تراود و از یک، جز یکی نمی‌زاید»^۲

بپذیرد و باندیشه خود راه دهد. نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

و اما اگر مفهوم «روح ملکوتی» یعنی عنصر واسطه و رابط در سلسله مراتب خلقت آسمانی را حذف کنیم و بدنبال ابن‌الرشد قدم بعرضه وجود در عالم ظهورات بگذاریم، چگونه میتوان اصل اساسی ابن‌سینا یعنی مشابهت و همزادی بین روح آسمانی و روح انسانی را دریافت؟ چگونه دیگر رابطه روح انسانی با عقل ملکوتی فعال قابل درک و تصور خواهد بود؟ آیا دیگر ممکن است به‌مراهی حی بن‌یقظان بدسافرت عرفانی مشرقیه پرداخت؟ بالمآل با حذف روح ملکوتی واسطه، ابن‌الرشد ماده را سرمایه تفرّد و تعیین افراد در عالم ظهورات میدانند و بدین نمط تفرّد و تعیین

1- Emanatisme

2- «Ex uno non fit nisi unum.»

افراد مترادف با فساد و نابودی است. صفت جاوید تنها وجه انتقالی است نه وجه ذاتی در اعیان ثابت. اینست که فلسفه نظام عالم در مشرب ابن الرشد درست نقطه مقابل و درحالت تضاد مطلق با مشرب ابن سینا قرار گرفته و آنرا نسخ میکند.

بالتیجه میتوان گفت که مشرب ابن سینا در مغرب زمین وهم در ایران منتهی بمشرب عرفانی و فلسفه معنوی گردید و حال آنکه مشرب ابن الرشد بنحویکه در مکتب اهل مدرسه قرون وسطائی مسیحیت بمرحله شکفتگی در آمد. طی قرن ۱۴ میلادی آلت و محمل منازعات سیاسی گردید. از اینجهت ممکن است نامهای ابن سینا و ابن الرشد را بعنوان سرنوشت فلسفه در مشرق علم کرد و مشخص دوشیوه تفکر دینی شرق و غرب تلقی نمود. البته تمام مسؤلیت این حالت را نمی توان بشانه ابن الرشد تحمیل کرد. زیرا سن توماس^۱ بنوبه خود تحریفاتی در اندیشه حکیم اسپانیائی وارد ساخت و در قلمرو مسیحیت، اقتدار «کلیسا» جایگزین حی بن یقظان یعنی راهنمای خصوصی دل ها و اندیشه ها گردید. بجای آنکه دستور دین بمنزله آشنائی اندیشه فردی بمعرفت الهی برابری با نعمت آزادی بشود، زنجیر گران تعبد و بردگی را بدست و پای و روح انسانها بیاویخت و مدت مدیدی اندیشه بشرهای مسیحی را در تاریکی جهل و غفلت متواری ساخت.

پس از مدت مدید و زمان طولانی پرهلالی، همان نیروی فلسفی که مطرود سلطه و قدرت «کلیسا» واقع شده بود دوباره قد علم کرد و در مبارزه آزادی بخش اندیشهها از قید اسارت جهل و تعبد، شاهد توفیق و پیروزی را در آغوش گرفت.

مسلم است که مشرب ابن الرشد بصورتیکه در قرون وسطائی مسیحی مسخ شده و بدرجه وسیله و حربه سیاسی سقوط کرده بود، قادر نبود ارباب معرفت و اهل معنی را از قید تعبد و اسارت مذهب رسمی در قلمرو اسلام آزاد کند. بلکه داریوی شفا بخش غفلت زدگیها و تاریکیهای مظلوم جهل و خرافات در اسلام از طریق «تاویل»، که مترادفی در مغرب زمین ندارد، صورت پذیر گردد. تاویل بخصوص بشیوه اسماعیلیان بمنزله

چشمه نور و معرفتی در آمد که منتهی بدرك حقیقت و حیات گردید و «عرفان» نامیده شد. اما بطور یقین ابن الرشد و مشرب او در این وادی محلی از اعراب نداشت، بلکه اندیشه بلند فیلسوف بزرگوار دیگری از اهالی اندلس بنام ابن عربی - محی الدین - متولد سنه ۱۱۶۶ و متوفی در سنه ۱۲۴۰ میلادی، بنحوقاطع در ظهور و تکوین و تکامل مشرب معنوی عرفانی در اسلام مؤثر واقع گردید و در ایران مشرب او با تفکر اشرافی سهروردی بهم آمیخته و مشرب خاص عرفان مشرقیه و نورانیه را بوجود آورد. اگر بخواهیم در اندیشه دینی و عرفانی اهالی مغرب زمین معادل و مرادفی برای عرفان مشرقیه ایرانیه اسلامیة بیابیم و تلقین کنیم، باید آنچنان مسیحیتی را در نظر گرفت که نمایندگان معتبر و متعالی آن مثلاً شخصیت های معنوی مانند ژان اسکات اوریشن^۱ و یا کوب بویمه^۲ باشند و زیبنده ترین جهات تفکر آنان بهم آمیخته و در کوره ذوق عرفانی بنحوشایسته و برارنده ای تألیف و تلفیق گردیده باشد.

خانه

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

1- Jean Scot Eurigène

2- Jacob Boehme .